

ابومخنف و جایگاه اخبار عاشورا در مقتل الحسین علیه السلام او

سید رضا مؤدب*
علی ملاکاظمی**

چکیده:

ابومخنف از محققان و مورخان چیره‌دست و بهترین و بزرگ‌ترین وقایع‌نگار حوادث صدر اسلام، به‌ویژه عاشورای حسینی است و با جست‌وجوی وسیع و دیدار و مصاحبه با شاهدان حادثه کربلا یا کسانی که به گونه‌ای از آن اطلاع داشتند، اطلاعات دست اول و گزارش‌های معتمد و مستندی را گردآوری کرد؛ از این‌رو معرفی و تبیین شخصیت این محقق و مورخ و اخبار دقیقی که از حادثه عاشورا در مقتل ایشان به دست ما رسیده است، لازم به نظر می‌رسد.

هدفی که در این مهم دنبال می‌شود، آن است که با مطالعه روشمند شخصیت این مورخ شهیر، ضمن تبیین نقش‌آفرینی ایشان در حوزه تاریخ‌نگاری حادثه عاشورا، به تحلیل و بررسی مقتلی پردازیم که از ایشان به جا مانده و بارها به نام ایشان تجدید چاپ شده است. بدین سبب این مقاله بر آن است ضمن پاسخ دادن به شبهات عامی بودن ابومخنف و تأثیر بسزای گرایش شیعی بودن ایشان در نقل حوادث و استفاده‌ی وافر عموم مورخان شیعه و سنی از مطالب ایشان، به تبیین این مطلب پردازد. آنچه ابومخنف از عاشورا آورده است، در طول تاریخ از بین رفته، جز نام آن یا نوشته‌هایشان در لابه‌لای کتاب‌های تاریخی به صورت پراکنده، چیزی در دسترس نیست و دیرینه‌ترین متن موجود که روایات هشام کلبی را از کتاب او به نقل از استادش ابومخنف روایت می‌کند، تاریخ طبری است. اما آنچه به نام *مقتل الحسین* به ابومخنف منسوب است و بارها در ایران و هند و عراق چاپ شده، یقیناً و قطعاً از او نیست. مطالب سست و گزارش‌های جعلی و کذب آن، بهترین دلیل بر انتساب دروغین آن به ابومخنف است.

کلیدواژه‌ها: مقتل، ابومخنف، خبر، عاشورا، سند.

* استاد دانشگاه قم / moadab_r113@yahoo.com

** دانشجوی مقطع دکتری معارف اسلامی / karbala6161@yahoo.com

مقدمه

درست در آغازین سال‌های سدهٔ دوم قمری بود که ابومخنف، لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سلیم از دی غامدی کوفی متوفی 157ق، رویداد بزرگ تاریخی عاشورا را از زبان راستگویان و گواهان آن حادثهٔ جانسوز گرد آورد و در کتابی به نام *مقتل الحسین* به امانت سپرد. *مقتل الحسین* نخستین کتابی بود که دربارهٔ این رویداد بی‌نظیر نگارش یافت. در پرتو روشن‌بینی و درایت ابومخنف، شاگردی تربیت یافت که او نیز از مردم کوفه بود و روایات تاریخی، به‌ویژه رویداد غم‌بار کربلا را از استاد خویش آموخت. او که نامش هشام بن محمد بن سائب کلبی کوفی بود و در سال 206ق فوت کرد، دومین کتاب را در این باره نوشت و آن را پیش از تنظیم نهایی، بر استاد خود ابومخنف خواند و آن را تکمیل کرد و همهٔ فراز و نشیب‌های آن رویداد تاریخی را به امضای استاد خود رسانید. بر کسانی که به تاریخ صدر اسلام مراجعه کنند، پوشیده نمی‌ماند که تمامی تاریخ‌نگاران اسلام از خاندان و شاگردان این دو دانشمند بزرگ و این دو مورخ و عالم پیشتازند. بسیاری از تاریخ‌نگاران اسلامی، کتاب‌های او را در نوشته‌های تاریخی خویش به صورت فشرده آورده‌اند و این نکته نشانگر آن است که کتاب‌های این نخستین تاریخ‌نگار اسلامی در دست آنان بوده است. از جمله آنان عبارت‌اند از: محمد بن عمرو و اقدی (م 207ق)، طبری (م 310ق)، ابن قتیبه (م 322ق)، ابن عبد ربه اندلسی (م 348ق)، مسعودی (م 345ق)، شیخ مفید (م 314ق)، خطیب خوارزمی (م 568ق)، شهرستانی (م 548ق)، ابن اثیر (م 630ق)، سبط ابن جوزی (م 654ق).

اینک با کمال تأسف باید گفت اثری از کتاب *مقتل الحسین* ایشان نیست و در طول تاریخ از بین رفته است و جز نام آن یا نوشته‌هایشان در لابه‌لای کتاب‌های تاریخی به صورت پراکنده، چیزی در دسترس نیست. دیرینه‌ترین متن موجود که روایات هشام کلبی را از کتاب او به نقل از استادش ابومخنف روایت می‌کند، تاریخ طبری است. پس از تاریخ طبری، قدیم‌ترین سندی که بدون واسطه از کتاب هشام روایت می‌کند، ارشاد شیخ مفید است. پس از ارشاد، کتاب *تذکره الامهٔ بخصائص الائمةٔ* به قلم سبط ابن جوزی متوفی 654ق است.

1. شخصیت ابومخنف

ابومخنف در نیمه دوم قرن اول هجری در شهر کوفه به دنیا آمد. خاندان او از بزرگترین خاندانهای شیعه و از یاوران باوفای امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار می‌رفتند. مخنف بن سلیم، جد دوم او از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله (ابن سعد، 1410ق، ج 6، ص 109) و از مدافعان و یاران امیرالمؤمنین علیه السلام و از فرماندهان بلندمرتبه و کارگزاران شایسته حکومت وی بود. مخنف بن سلیم در نبرد صفین در سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام، فرماندهی نیروهای قبایل ازد، خثعم و خزاعه را بر عهده داشت. (نصر بن مزاحم منقری، بی تا، ص 117) آن حضرت پس از جنگ جمل، وی را به استانداری اصفهان و همدان منصوب کرد. (همان، ص 11) برادران مخنف بین سلیم، صعقعب و عبدالله از شهدای جمل در سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام بودند. (طبری، 1387ق، ج 4، ص 521)

از استادان و چگونگی زندگی علمی و تعلیم و تعلم ابومخنف، اطلاع دقیقی در دست نیست. او به یقین، در کوفه به تحصیل و فراگیری دانش پرداخته و از محضر جابر بن یزید جعفی، مجالد بن سعید و صعقعب بن زبیر استفاده کرده است. (ابن ابی حاتم رازی، بی تا، ج 7، ص 182/ ذهبی، 1413ق، ج 3، ص 420) اما چگونگی این فراگیری و بهره‌وری روشن نیست، چنان‌که وی قطعاً از امام صادق علیه السلام استفاده کرده است. (نجاشی، 1407ق، ص 320) اما چگونه و کجا، به درستی آشکار نیست، زیرا امام صادق علیه السلام در مدینه می‌زیسته است و جلسه تدریس آن حضرت در مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده و حال آنکه ابومخنف در کوفه بوده. آیا ابومخنف برای درک محضر امام صادق علیه السلام به مدینه آمده است؟ تاریخ، آن را بازگو نکرده است. گویا در همان مدت کوتاهی که امام صادق علیه السلام برای زیارت و... به عراق آمده و گروهی در کوفه از محضر وی بهره برده‌اند (مظفر، بی تا، ص 123 و 130)، ایشان نیز از آن حضرت استفاده کرده و سماع حدیث کرده است. آنچه احتمال دوم را تقویت و تأیید می‌کند، این است که ابومخنف از امام صادق علیه السلام بسیار اندک روایت نقل می‌کند و اینکه نجاشی گفته ابومخنف از اصحاب امام باقر علیه السلام نبوده (نجاشی، 1407ق، ص 320)، به سبب معاصر نبودنش با امام نیست، بلکه احتمالاً بدان سبب است که امام علیه السلام در مدینه می‌زیسته و در دوران امامتشان، اصلاً به عراق مسافرت نکرده است.

ابومخنف شاگردان مبرزی داشته است که برجسته ترین آنان عبارت‌اند از: مورخ شهیر و نسابه کبیر هشام بن محمد بن سائب کلبی (م 204ق)، مورخ نامدار نصر بن مزاحم (م 212ق)، مورخ بزرگ ابوالحسن علی بن محمد مدائنی (م 225ق) (طوسی، بی تا، ص 129/ ابن حجر عسقلانی، 1390ق، ج 4، ص 492)

ابومخنف، لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سلیم (حدود 90_157ق) از برجسته ترین راویان اخبار تاریخی در قرن دوم است. آثار فراوان او عمدتاً درباره روزگار امویان نگاشته شده و معروفیت وی اساساً در روایات اخبار شیعیان و حوادث عراق است. (ابن ندیم، 1366ش، ص 1430) به رغم شهرت و اعتبارش نزد مورخان متقدم مانند بلاذری، طبری، ابوالفرج اصفهانی و... مایه تعجب و تأسف بسیار است که آگاهی‌های اندکی درباره زندگانی وی موجود است. کم‌مایگی منابع درباره ابومخنف، زندگانی وی را در پرده‌ای از ابهام فرو برده است. با توجه به اینکه ابومخنف از حضور خویش در لشکرگاه یزید بن مهلب در «عقر» در سال 102 خبر داده که به واسطه خردسالی در جنگ‌های وی شرکت نداشته (طبری، 1387ق، ج 6، ص 592)، چنین نتیجه می‌گیریم که وی در حدود سال 90 قمری به دنیا آمده است. ابومخنف بیش از 20 سال از سال‌های شکوفایی علمی خویش را در عصر عباسی گذرانده است و با اینکه این دوران قاعدتاً باید پرثمرترین سال‌های زندگانی وی باشد، هیچ اثری از او درباره عباسیان به نگارش درنیامده است. یعقوبی وی را از فقهای (به معنای علما یا شخصیت‌های کشوری) روزگار خلافت مهدی (158_169ق) شمرده است (یعقوبی، بی تا، ج 2، ص 403)، ولی ابومخنف قطعاً دوران خلافت مهدی را درک نکرده، زیرا بیشتر منابع، سال 157ق را سال درگذشت وی می‌دانند. (حموی، 1400ق، ج 17، ص 241) ذهبی نیز اگرچه در میزان الاعتدال، مرگ وی را پیش از سال 170 دانسته (ذهبی، بی تا، ج 3، ص 420) در آثار دیگرش، سال 157ق را پذیرفته (ذهبی، 1993م، ج 9، ص 581/ همو، 1413ق، ج 7، ص 302) و این تاریخ، یک سال پیش از خلافت مهدی عباسی است. از اخباری که در تاریخ طبری آمده، برمی‌آید که ابومخنف پیش از سال 116ق، شروع به گردآوری روایات و احادیث کرده است. (رجایی، بی تا، ص 4/ طبری، 1387ق، ج 5، ص 422) او در جست‌وجوی خویش که به تدریج آن را وسعت

بخشیده، موفق به جمع‌آوری و حفظ بسیاری از اطلاعات تاریخی شده است. اگر وی بدین کار دست نزده بود، بی‌تردید اکنون اثری از آن‌ها وجود نداشت. مسئله دیگری که به ارزش کار ابومخنف و اهمیت روایات بازمانده‌اش افزوده، قدمت آن‌ها و نیز انبوه اطلاعاتی است که وی با دقت و جزئیات بسیار، دربارهٔ حوادث به دست داده است. روایات فراوان وی شامل رویدادهای تاریخی از بیماری پیامبر ﷺ در سال ده هجری تا وقایع سال 132 (قیام محمد بن خالد قسری) است. (بلاذری، بی‌تا، ج 1، ص 568/ طبری، 1387ق، ج 7، ص 417)

ابومخنف این روایات را در موضوعات گوناگونی همانند مغازی، فتوح، اخبار و تراجم و احوال مرتب ساخته و کتاب‌هایی با عنوان‌های مستقل تألیف کرده است که متأسفانه اکنون هیچ‌یک از آن‌ها موجود نیست. آثاری هم که با نام وی و به صورت نسخه‌های خطی در کتابخانه‌ها یا اخیراً به صورت چاپی یافت می‌شود، در حقیقت از آن وی نیست و تصحیف و تحریف آشکار در این آثار بر انتساب آن‌ها بر ابومخنف دلالت دارد. به رغم اعتماد مورخان به ابومخنف، محدثان بر او بسیار خرده گرفتند. عبدالرحمن بن مهدی (م 198ق) او را متروک الحدیث خوانده (ابن ابی حاتم رازی، بی‌تا، ص 7181)، یحیی بن معین (م 233ق) وی را غیر موثق دانسته و حدیثش را بی‌ارزش شمرده است (عقیلی، 1418ق، ج 4، ص 18-19)، بسوی (م 277ق) (بسوی، 1396ق، ج 3، ص 34) و ابوحاتم رازی (317ق) (ابن ابی حاتم رازی، بی‌تا، ج 7، ص 182) نیز آرای آن‌ها را تأیید می‌کنند. ابن عدی (م 365) ضمن ردّ احادیث ابومخنف از جهت ضعف سند، نقل اخبار وی را جایز نمی‌شمارد و حتی به واسطهٔ برخی مطالب که وی دربارهٔ صحابه نقل کرده، او را شیعهٔ افراطی می‌دانسته است. (ابن عدی، 1409ق، ج 3، ص 97) به نظر می‌رسد ایراد این محدثان رجالی بر ابومخنف به دو دلیل است: نخست کم‌توجهی و گاه بی‌توجهی وی به اسانید، حتی روایت از مجاهیل، با توجه به اینکه ذکر اسانید و نیز شناخت رجال و منازل آنان در ارزیابی حدیث از نقاط حساس اصطکاک محدثان و اخباریان بوده است. دیگر، اخبار وی است که شامل برخی اعمال ناروای صحابه و نیز توجهش به وقایعی در خصوص شیعیان است. اگرچه در اینجا مجالی برای نقد مستند آرای محدثان نیست، به اجمال می‌توان گفت که نه ابومخنف و

نه هیچ مورخ دیگری نمی‌توانست در برابر انبوه اخبار و رویدادها با ثانی، به شیوه‌های نقادانه محدثان پردازد و به واسطه از دست رفتن بسیاری از اخبار نهراسد. ایراد دوم از آنجا برخاسته که وی مورخی واقعگرا و امین بود. همچنین او نمی‌توانست بسیاری از وقایع سرزمینش را که عملاً با اخبار شیعیان مرتبط بود، فروگذارد. از سوی دیگر، مسئله اعتبار روایی ابومخنف با گرایش مذهبی وی ارتباط می‌یابد و محدثانی نظیر ابن عدی و ذهبی (م 748ق) (ذهبی، بی‌تا، ص 81) برای تبیین و تعلیل نگرش تاریخی وی، آن را به گرایش شیعی وی منسوب می‌دارند و وی را شیعه‌ای افراطی یا رافضی می‌شمارند. این نسبت اگرچه از روی سوء غرض به وی داده شده است، در عین حال برخی از رجال‌شناسان متأخر شیعی مانند مامقانی در کتابش بدان استناد کرده‌اند. (مامقانی، بی‌تا، ج 2، ص 43-44) همین اقتباس سبب شده است تا دیگر رجال‌یون شیعی نیز به تشیع وی، به همین دلیل و نیز دلایل دیگر، همچون همراهی نیای بزرگ وی، مخنف با امیرالمؤمنین علیه السلام اخبار ابومخنف در باب ائمه شیعه و شمرده شدنش در زمره اصحاب حضرت امام صادق علیه السلام تصریح کنند. (قمی، بی‌تا، ج 1، ص 155) همین نسبت بی‌دلیل باعث شهرت ابومخنف به عنوان مورخی شیعی شده است و خود سبب شده تا برخی محققان به صرف شیعی بودن ابومخنف، با نظر انکار به اخبار او نگرسته و بدان‌ها همچون روایاتی بی‌پایه و اساس بنگرند (عقیلی، 1418ق، ج 4، ص 18-19) و البته چنین رای بدون تحقیقی نیز نمی‌تواند درست باشد.

تحقیق و استقصا در روایات ابومخنف و دیگر مآخذ متقدم تاریخی در آن عصر نشان می‌دهد که غلبه اخبار تشیع در انبوه تألیفات ابومخنف، تنها از آن روست که عراق و کوفه مرکز اصلی فعالیت‌ها و نهضت‌های شیعی بوده و بدین دلیل است که اخبار شیعیان در میان آثار ابومخنف جایگاهی خاص می‌یابد. توجه نجاشی (م 450ق) و طبرسی (م 460ق) به وی و ذکر آثارش در کتاب‌های رجال‌ی نیز شاید بدین سبب است. روایت وی از امام صادق علیه السلام و صحابی شمرده شدنش نیز در آن عصر، دلیل قاطع تشیع به حساب نمی‌آمده است. مهم‌تر اینکه علامه مجلسی (1110ق) و ابن ابی‌الحدید (م 656ق) به قرار داشتن ابومخنف در زمره علمای عامه و جماعت تصریح کرده‌اند (ابن ابی‌الحدید، 1404ق، ج 1، ص 147/ مجلسی، 1403ق، ج 1، ص 24) شیخ مفید نیز که کتاب *الجمال*

ابومخنف از منابع او بوده (مفید، 1413 [ب]، ص 95، 128، 167، 257 و 273) بر اخذ روایات از مأخذ عامه و نه از خاصه در ماجرای جمل تأکید ورزیده است. (همان، ص 423)

اما نکته اصلی این است که با توجه به غلبه تشیع بر عراق و کوفه در آن دوران، ابومخنف گرچه از «عامه» محسوب می شده، دلش از مهر خاندان نبوت خالی نبوده است و نزدیکی معنوی او به تشیع و موثق بودنش، چنان که علامه شوشتری گفته (شوشتری، 1422ق، ج 10، ص 360) ویژگی اصلی آثار اوست. حال به طور مفصل، به مذهب وی و نظریات رجالیون عامه درباره او و شبهات عامی بودنش می پردازیم.

2. مذهب ابومخنف

درباره مذهب ابومخنف اندکی اختلاف است. از دو راه می توان به مذهب این گونه کسان راه یافت:

اول: مطالعه آثار و تألیفات آنان که معمولاً در لابه لای آن تصریح یا اشاراتی به مذهب مؤلف شده است.

دوم: بررسی و دیدگاه و اظهارنظرهای دانشمندان علم رجال و به ویژه پیشینیان که معمولاً درباره مذهب افراد نیز سخن گفته اند.

راه اول درباره مذهب ابومخنف تقریباً مسدود است، زیرا جز بندهایی از مطالب پراکنده، آثار و تألیفات وی در شکل اصلی آن در دست نیست. اما راه دوم، ابوالعباس نجاشی از بزرگترین متخصصان دانش رجال شیعه، درباره او نوشته است: «ابومخنف لوط یحیی بن سعید بن مخنف بن سالم ازدی غامدی، استاد و چهره بزرگ اصحاب اخبار در کوفه بود و آنچه را نقل می کرد، مورد اعتماد و پذیرش بود. او از جعفر بن محمد رضی الله عنه روایت نقل می کند. برخی می گویند از ابوجعفر رضی الله عنه نیز روایت نقل می کند که صحیح نیست.» (نجاشی، 1407ق، ص 320)

شیخ طوسی در الفهرست می گوید: «لوط بن یحیی مکنی به ابومخنف، کشی گمان کرده وی از اصحاب امیرالمؤمنین رضی الله عنه و از اصحاب حسنین رضی الله عنهما است، ولی درست نیست و صحیح این است که پدر وی از اصحاب امام علی رضی الله عنه بوده و خود او آن

حضرت را ملاقات نکرده است.» (طوسی، بی تا، ص 129)
 همچنین ابن شهر آشوب در معالم العلماء (1380ق، ص 83) از وی یاد کرده است. علامه حلی نیز او را در قسم اول رجال خود که ویژه ثقات است، آورده و گفته: «لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن اسلم از دی غامد، ابومخنف که درود خداوند بر او باد، استاد و چهره بزرگ اصحاب در کوفه بود و بدانچه روایت می کرد، اعتماد می شد. او از جعفر بن محمد رضی الله عنه روایت می کرد... اما پدرش یحیی از اصحاب امیرالمؤمنین رضی الله عنه بود.»

ابن داوود نیز وی را در قسم اول رجال خود که ویژه مددحان و کسانی است که اصحاب آنها را تضعیف نکرده اند، آورده است. (ابن داود، 1383ق، ص 282) تفرشی (1418ق، ج 4، ص 74-75) و اردبیلی (بی تا، ج 2، ص 33) و علامه بحر العلوم (1363ش، ج 1، ص 286) نیز از وی یاد کرده اند. مامقانی وی را شیعه دانسته و از تشیع او سخت دفاع کرده است (مامقانی، بی تا، ج 2، ص 43-44) رجالیون متأخر نیز عموماً وی را توثیق کرده اند. علامه شیخ آقابزرگ تهرانی در ذریعه، حاج شیخ عباس قمی در الکنی و الانقلاب، علامه سید عبدالحسین شرف الدین در مؤلفو الشیعه فی صدر الاسلام، آیت الله سید حسن صدر در تأسیس الشیعه، به شیعه بودن وی تصریح کرده اند (شرف الدین، بی تا، ص 40/ صدر، بی تا، ص 235/ آقا بزرگ تهرانی، 1403ق، ج 2، ص 312/ قمی، 1376ق، ج 1، ص 155) و آیت الله خوئی در معجم رجال الحدیث او را توثیق کرده است. (خوئی، بی تا، ج 15، ص 142)

3. نظریات رجالیان عامه درباره ابومخنف

بسیاری از رجالیان و علمای اهل سنت نیز از ابومخنف یاد کرده اند. اینک به برخی از داوری های آنان اشاره می کنیم:

ابن عدی می گوید: «لوط بن یحیی ابومخنف کوفی... شیعی آتشی و صاحب اخبارشان است... او گزارش های زشتی دارد که من ذکر آنها را دوست ندارم.» (1409ق، ج 6، ص 2110) دارقطنی وی را تضعیف کرده است. (ابن عدی، بی تا، ج 2، ص 260) ذهبی در تاریخ الاسلام می گوید: «لوط کوفی رافضی اخباری است.» (1993م، ج 9، ص 581) و ذهبی در میزان الاعتدال می نویسد: «لوط بن ابی مخنف، اخباری پوچ

است که نمی‌شود به آن اعتماد کرد. ابوحاتم و دیگران وی را رها کرده‌اند، دارقطنی گفته: او ضعیف است. ابن معین گفته: ثقه نیست. و بار دیگر گفته: کسی به حساب نمی‌آید. ابن عدی گفته: شیعی آتشی است. «(بی‌تا، ج 3، ص 420) ابن حجر عسقلانی می‌نویسد: «ابو عبید آجری گفت: من از ابوحاتم درباره ابومخنف سؤال کردم، پس دستش را گاز گرفت و با ناراحتی گفت: احدی این سؤال را می‌کند؟ عقیلی نیز وی را از ضعف می‌داند و ذکر کرده است.» (ابن حجر، 1390ق، ج 4، ص 492-493/ عقیلی، 1418ق، ج 4، ص 18-19) همچنین فیروزآبادی می‌گوید: «ابومخنف اخباری و شیعه بوده، پوچ و متروک است.» (بی‌تا، ص 1045) صفدی در الوافی بالوفیات (صفدی، 1420ق، ج 24، ص 305-306) و یاقوت حموی در معجم الادبا (1400ق، ج 17، ص 42) وی را عنوان کرده و جرح و تضعیف رجالیان پیشین را ذکر کرده‌اند. اسماعیل پادشا در هدیه العارفین، از ابومخنف یاد کرده و او را شیعه دانسته است. (حموی، بی‌تا، ج 5، ص 841) همچنین زرکلی از او به عنوان عالمی آگاه به سیره و اخبار و امامی اهل کوفه یاد کرده است. (زرکلی، 1989م، ج 5، ص 245) فؤاد سزگین نیز وی را اهل کوفه و امامی دانسته است. (سزگین، 1403ق، ج 1، ص 127)

از آنچه یاد شد، می‌توان یقین کرد که ابومخنف قطعاً شیعه بوده است، ادله و شواهد آن به شرح ذیل است:

اول: علامه حلی، وی را در قسم اول رجال خود آورده و از او با دعای «رحمه الله» یاد کرده و روشن است که علامه، شخصی غیرثقه را در قسم اول نمی‌آورد و دیگر اینکه از شخصی عامی با جمله استرحام یاد نمی‌کند.

دوم: بنای نجاشی در رجال او و شیخ در فهرست و ابن شهر آشوب در معالم العلماء این بوده که مؤلفان و نویسندگان شیعه را ذکر کنند¹ و اگر گاهی از غیر شیعه یاد کرده، متذکر شده‌اند؛ یاد کردن مطلق این سه تن بدون یادآوری عامی بودن ابومخنف نشانگر شیعه بودن وی است.

سوم: از اینکه ابن داود، ابومخنف را در قسم اول رجال خود یاد کرده و تفرشی و اردبیلی و علامه بحر العلوم نیز بدون هیچ اشاره‌ای بر عامی بودن وی، او را در کتاب‌هایشان ذکر کرده‌اند، فهمیده می‌شود که وی را شیعه تلقی کرده‌اند.

چهارم: چنان‌که گذشت برخی از رجالیان عامه تصریح کرده‌اند که وی شیعه بوده و ذهبی صراحتاً وی را رافضی قلمداد کرده و دیگران نیز که به شیعه بودنش تصریح نکرده و وی را تضعیف کرده‌اند، گویا علت تضعیفشان تشیع او بوده است.

پنجم: مهم‌ترین و بهترین دلیل و شاهد بر تشیع او، دودمان و خاندان وی است. خاندان او از بزرگ‌ترین خاندان‌های شیعه کوفه بوده و پدر و اجدادش، همان‌گونه که گذشت، همگی شیعه و از پیروان و اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بوده‌اند. گویند: پدر او نیز از اصحاب و یاران امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است (طوسی، بی‌تا، ص 129) و هیچ دلیلی در دست نیست مبنی بر اینکه ابومخنف مذهب شیعه را رها کرده باشد.

ششم: آثار و تألیفات وی عموماً درباره تشیع است و هر یک به گونه‌ای، با تفکرات و عقاید این طایفه ارتباط دارد، به‌ویژه کتاب *خطبة الزهراء*. (ابن ندیم، بی‌تا، ص 105/ نجاشی، 1407ق، ص 129)

4. شبهات عامی بودن ابومخنف

در پاره‌ای از منابع رجالی و تاریخی، نکاتی درباره ابومخنف آمده است که عامی بودن وی را می‌رساند که اینک مهم‌ترین آن‌ها را ذکر می‌کنیم:

1-4. شیخ مفید در پایان کتاب *جمل* می‌گوید: «... آنچه ما به اختصار نقل کردیم، گزارش‌هایی از اخبار بصره و انگیزه‌های فتنه آن و گفتار صاحبان آرا درباره نبرد جمل بود و تمامی آنچه ذکر کردیم، از رجال عامه بود و نه خاص. ما در این کتاب، آنچه شیعه در این باره نقل کرده است، نیاوردیم.» (مفید، 1413، ب، ص 423) (روشن است که جمل ابومخنف یکی از منابع مهم، کتاب *جمل* شیخ مفید است. (همان، ص 95، 128، 167، 257 و 273) پس شیخ مفید وی را از رجال عامه دانسته است.)

2-4. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «ابومخنف از محدثان و از جمله کسانی است که صحت امامت امت را به انتخاب مردم می‌دانند. وی نه شیعه است و نه از رجال آنان به شمار می‌رود.» (1404ق، ج 1، ص 147)

3-4. علامه مجلسی نیز در *مصادر بحار الانوار*، از مقتل وی به عنوان یکی از کتاب‌های عامه یاد کرده است. (مجلسی، 1403ق، ج 1، ص 25)

4-4. ابومخنف مطالبی نقل کرده که با عقاید و آرای تشیع همگون نیست، مانند

اینکه می‌گوید: «چون ولید در مدینه خبر مرگ معاویه را به امام حسین علیه السلام داد، حضرت فرمود: انا لله و انا الیه راجعون، خداوند معاویه را رحمت کند و به تو پاداش خیر دهد.» (طبری، 1387ق، ج 5، ص 339) آنچه یاد شد، هرگز در مقابل ادله شیعه بودن وی تاب مقاومت ندارد و عامی بودن وی را محرز نمی‌کند و از این دلایل تنها در حد شبهه می‌توان یاد کرد.

اما کلام شیخ مفید: وی در مقام جدل بوده است و در این باره، چنان‌که بر اهل فن پوشیده نیست، از اندک مناسبتی برای مرام خود استفاده می‌کند، لذا نمی‌تواند مورد استناد واقع شود. بهترین شاهد این مدعا اینکه در کتاب یادشده، ابراهیم بن محمد ثقفی صاحب کتاب *الغارات* مطلب نقل می‌کند (مفید، 1413، ب، ص 130 و 167) و حال آنکه ثقفی بدون هیچ شبهه‌ای، شیعه بلکه امامی است. (نجاشی، 1407ق، ص 17/ طوسی، بی‌تا، ص 5) گویا شیخ مفید می‌خواهد بگوید این اخبار ابومخنف که شما گزارش‌های وی را قبول دارید، درباره یعقوبی، مسعودی و... که مورد پذیرش فریقین هستند، نیز صادق است. اما سخن ابن ابی‌الحدید اساساً برای ما حجت نیست، زیرا اولاً سخن وی صرف ادعاست و هیچ‌گونه دلیلی بر مدعایش اقامه نکرده است؛ ثانیاً ابن ابی‌الحدید متخصص فن رجالی نیست تا در آن باره کلامش مستند باشد؛ ثالثاً می‌توان گفت وی بدان سبب که از اعتزالیان است، مانند همگوناختن سعی بر این دارد که همه بزرگان و اعظام را به طایفه خود نسبت دهد، اما سخن علامه مجلسی از سر تفحص و تحقیق نبوده است و نمی‌شود بدان استناد کرد. وانگهی خود وی در وجیزه، ابومخنف را از ممدوحان شمرده است. (مجلسی، 1420ق، ص 145)

اما درباره مطالب سست و ناهمگون با مذهب شیعه، باید گفت که اصل کتاب وی در دست نیست تا دانسته شود که آنچه نقل می‌شود، از آن اوست یا ممکن است از افزوده‌های ناقلان و ناسخان باشد. وانگهی وی همه مطالب را مانند بسیاری از گزارشگران مستند آورده است و عهده‌دار تمییز سره از ناسره نیست. بگذریم که این‌گونه نقل کردن نشانه‌ای از رعایت امانت است و همین باعث شده که فریقین آثار وی را بپذیرند.

آثاری که برای ابومخنف ذکر کرده‌اند، شامل گستره‌ای از حوادث قرن اول و آغاز

قرن دوم هجرت است و علاوه بر اخبار شیعیان به فتوحات، جنگ‌های دوران خلفای راشدین، اخبار خاندان اموی و مروانی و کارگزارانشان مانند زیاد بن ابیه، حجاج ثقفی، اخبار عبدالله بن زبیر، خوارج، اخبار ابن اشعث و یزید بن مہلب و حتی در باب معمرین یا راجع به خاندانش با نام *اخبار آل مخنف بن سلیم* می‌پردازد. متأسفانه چون برخی از آثار ابومخنف از بین رفته و از برخی دیگر نیز تنها روایاتی در آثار دیگران باقی مانده است، نمی‌توانیم به درستی انگیزه وی را از تألیف این همه آثار دریابیم. به رغم این عنوان‌ها، آثارش بیشتر از علاقه وی به گردآوری و ثبت وقایع حکایت دارد و او این میل را به سمت اخبار عراق و به‌ویژه اخبار شیعیان جهت داده است. در میان آثار ابومخنف، شاید بتوان *مقتل الحسین* را از لحاظ موضوع و محتوا و حتی حجم آن مهم‌ترین اثر وی برشمرد. این اثر که در برهه‌ای از زمان به نگارش درآمده است، به دلیل قدمت آن، بر مسائل اساسی قیام و شهادت امام حسین علیه السلام، شجاعت آن حضرت و ستم و شقاوت امویان درباره وی و خاندانش، اثری عظیم در آن دوران گذاشت و حتی تاکنون نیز مرجعی اصیل شمرده می‌شود.

تاریخ نگارش *مقتل الحسین* ابومخنف یا آثار دیگری که وی درباره شیعیان تألیف کرده است، چندان روشن نیست و از برخی قرائن برمی‌آید که این تاریخ را از سال 126ق نمی‌توان عقب‌تر برد. در سال 126 که با قتل ولید بن یزید و ضعف سلطه امویان (شوشتری، 1419ق، ج 9، ص 371-372) مصادف است، فرصت مناسبی برای داعیان بنی‌هاشم برای تبلیغ دعوت پیش آمده و همچنان‌که می‌دانید، این داعیان در حقیقت فرستادگانی از جانب امامان عباسی بودند که وظیفه داشتند با شوراندن مردم بر ضد ستمکاران اموی، همه را به فردی نامعین که با کلمه «الرضا من آل محمد» به وی اشاره می‌کردند، دعوت کنند و بدین منظور پراکندن اخبار علمی و فرزندان و شرح قتل و آوارگی‌شان وسیله‌ای برای آگاهانیدن و تهییج مردم شد. (اصفهانی، بی‌تا، ص 233-334) بدیهی است که این سال‌ها را که میان سال 126 تا 132 و با اندکی مسامحه، تا 134 هجری نیز شامل می‌شود، می‌توان مناسب‌ترین سال‌هایی دانست که ابومخنف *مقتل خویش* را فراهم ساخته است و حتی قرینه‌ای نیز برای تألیف *مقتل* در حوالی سال 128 وجود دارد. (ابومخنف ازدی، 1367ش، ص 16-17) با وجود اینکه

بعید نیست که ابومخنف این کار را به میل شخصی در سال‌های غلیان احساسات به انجام رسانده باشد، این احتمال نیز از سوی یکی از محققان طرح شده که وی به درخواست داعیان عباسی به اخبار شیعیان پرداخته (همان، ص 17) و آثار خویش مانند *مقتل حسین*، *مقتل حسن*، *مقتل حجر* و *اخبار زید بن علی* و *یحیی بن زید* را در این دوره منتشر ساخته است.

ماسینیون با استناد به تغییراتی که در شماری از کلمات ابومخنف پیدا شده و این تغییرات بر پایه قول بلاذری، ناشی از ورود خراسانیان به کوفه در سال 132 قمری است، گردآوری و تألیف روایات ابومخنف را به بعد از سال 132 منسوب داشته است،² اما با توجه به اینکه ابومخنف، خودش در شورش یزید بن مهلب در سال 102 حضور داشته و حتی برخی از حوادث پیش از آن را مستقیماً نقل می‌کند (طبری، 1387ق، ج 6، ص 592) یا برخی از شیخ او چون عمرو بن مره جملی در گذشته سال 118 یا 116 یا جابر جعفی که در گذشته سال 128 (شرف‌الدین، 1979م، ص 112-113) است، دیگر چرا باید مسئله تاریخ گردآوری روایات را توسط ابومخنف به بعد از سال 132 حواله داد، اما مطلبی که ماسینیون آن را یادآوری کرده، نشان می‌دهد که کار فراهم کردن اخبار تا سال‌های بعد از 132 نیز ادامه داشته و او قطعاً آثار دیگرش به جز تألیفات مربوط به اخبار شیعیان را در این سال‌ها فراهم ساخته است.

5. مقتل الحسین، ویژگی‌ها، گزارشگران، اسناد و نسخه‌های آن

5.1. ویژگی‌های مقتل ابومخنف

مقتل الحسین را می‌توان مهم‌ترین اثر ابومخنف دانست که توجه کامل ابومخنف به اخبار شیعیان، در آن به خوبی نمودار است. این کتاب از لحاظ قدمت و نیز پرداختن به دلایل و انگیزه‌های قیام امام حسین علیه السلام، از اعتبار بسیاری برخوردار بوده است که در آن، شرح و وصف‌های روشنی از آغاز این نهضت تا پایان آن ارائه می‌شود. تصویرهایی که از جانبازی یاران و شهادت حضرت و اسارت اهل بیت عرضه می‌شود، تا آن اندازه طبیعی و زنده و غم‌انگیز است که احساس عمیقی از همدلی و غم، خواننده را فرامی‌گیرد. مجموعه عوامل یا مزایایی که در مقتل ابومخنف وجود دارد، علت استقبال از آن و شهرتش در طی قرون را در میان شیعیان روشن می‌سازد.

ابومخنف مقتل خود را به روش محدثان (روش نقلی) نگاشته؛ یعنی همه مطالب به صورت روایت مستند و از حاضران در صحنه نقل شده است. وی متن سخنان کسانی را که در کربلا یا دیگر مراحل قیام امام حسین علیه السلام حضور داشته، نقل کرده و طبری 109 روایت او را با سند در تاریخ آورده است.

ابومخنف در حوادث و وقایع کربلا در مجموع از 28 نفر روایت نقل کرده که از این تعداد، 24 نفر در سپاه عمر سعد بوده‌اند. همچنین روایاتی از امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السلام و روایاتی از دو تن از یاران امام حسین علیه السلام به نام‌های ضحاک مشرقی و عقبه بن سمعان نقل کرده است.

ابومخنف بیشتر از عقبه بن سمعان³ که ملازم امام و همچنین حمید بن مسلم که ملازم عمر سعد بوده، روایت کرده است. این دو تقریباً نقش خبرنگارانی را دارند که هر کدام از یک سوی جبهه گزارش تهیه کرده‌اند و دیگر راویان، هر کدام یک یا دو روایت بیشتر ندارند و غیر از یکی دو مورد که نام اصلی ذکر نشده، بقیه روایات با ذکر نام راویان آمده است. بنابراین کار ابومخنف شاهکار است، زیرا روایات را چنان سامان داده که اگر کسی امروز بخواهد گزارش دقیقی از یک واقعه ترسیم کند، نمی‌تواند بهتر از او بنویسد.

ویژگی دوم این مقتل آن است که یک روایت دقیق و به طور کامل حرفه‌ای است و در سراسر آن نکته‌ای یافت نمی‌شود که دلالت کند بر اینکه او طرفدار امام بوده یا یزید؛ حتی در لقب‌ها و تعریف‌ها نیز بی‌طرفی او به طور کامل به چشم می‌خورد. هرچه در این مقتل است، سخن راویان است و او از خود چیزی ندارد، حتی اگر در بعضی موارد درباره‌ی مطلبی اختلاف بوده، وی هر دو قول را ذکر کرده، بی‌آنکه یکی را بر دیگری ترجیح دهد؛ برای مثال درباره‌ی چگونگی مرگ عبدالله بن حوزه تمیمی که در روز عاشورا به امام حسین علیه السلام گفته بود: تو را به آتش دوزخ بشارت باد. و امام او را نفرین کرد و در همان ساعت اسبش رم کرد و او را کشت، دو روایت با کمی اختلاف از حسین بن جعفر و سوید بن حیه نقل می‌کند. (طبری، 1387ق، ج 5، ص 431)

سومین ویژگی مقتل ابومخنف، تفصیلی بودن آن است. تمام خطبه‌های امام، متن نامه‌ها و گفت‌وگوهای ایشان که در مدینه، مکه، کوفه، مسیر راه تا کربلا و در کربلا

صورت گرفته، روایت شده و تاریخ از این حیث مدیون وی است، زیرا بسیاری از مهم‌ترین و حساس‌ترین بخش‌های این واقعه توسط او جاودانه شده‌اند. اما دربارهٔ حوادث کوفه و شام بسیار مختصر سخن گفته و خبری از خطبه‌های حضرت زینب علیها السلام و امام سجاد علیه السلام در آنجا نیست و دربارهٔ وقایع بعد از رسیدن اسیران به کوفه، مطالب اندکی آورده است. در عین حال، مجلس ابن زیاد در کوفه، گفت‌وگوی او با حضرت زینب علیها السلام و امام سجاد علیه السلام، مجلس یزید در شام و سخنانی را که بین آن‌ها رد و بدل شد، به طور کامل روایت کرده است. این احتمال وجود دارد که چون او کوفی بوده است، از وقایع شام، اطلاع یا منبعی در دست نداشته یا شاید به روایات شامیان که حامیان یزید بودند، اعتماد نداشته است.

چهارمین ویژگی **مقتل ابی‌مخنف** آن است که مفصل و بسیار بادقت تنظیم شده است؛ یعنی حوادث کاملاً به ترتیب روایت شده است، درحالی‌که گزارش ابن اعثم کوفی پر از تناقض است و گزارش ابن سعد نیز خالی از تناقض نیست و در آن‌ها ترتیب زمانی حوادث اصلاً رعایت نشده است. مهم‌تر آنکه بسیاری از مسائل جنجالی و مناقشه‌ای که از نظر عادی و عقلی، پذیرش آن‌ها دشوار است، در این **مقتل** وجود ندارد.

پس این **مقتل** از نظر مستند بودن، نزدیک بودن به زمان حادثه، خالی بودن از دیدگاه‌های سیاسی مذهبی و کلامی و نیز مطالب باورنکردنی، قوی‌ترین، دقیق‌ترین و مفصل‌ترین روایت از واقعهٔ عاشورا است که با بی‌طرفی کامل و منصفانه روایت شده است. به همین دلیل، ابن ابی‌الحدید شیعه بودن ابومخنف را انکار کرده، او را از جمله کسانی می‌داند که صحت امامت امت را به انتخاب مردم می‌دانند. (ابن ابی‌الحدید، 1404ق، ج 1، ص 147)

2.5. گزارشگران **مقتل ابومخنف**

مقتل ابومخنف از منابع اولیهٔ واقعهٔ عاشورا است. تعداد زیادی از کتاب‌هایی که از قرن دوم به بعد نگاشته شده، از آن استفاده کرده‌اند. برخی متن کامل، برخی فشرده و برخی تلفیقی از روایات دیگر را با **مقتل ابومخنف** نقل کرده‌اند و با اینکه دسته‌ای بدون یادکرد منبع خود، به ذکر رویداد عاشورا پرداخته‌اند، اما از طریق مقایسه با **مقتل ابومخنف** قابل شناسایی است. قطعاً آشنایی با کتاب‌هایی که **مقتل ابومخنف** را روایت

کرده‌اند، می‌تواند در شناخت روایت کامل‌تری از این مقتل و اطمینان از صحت مطالب منسوب به ابومخنف کمک کند. این کتاب‌ها عبارت‌اند از:

- انساب الاشراف بلاذری

احمد بن یحیی بن جابر بن داود بلاذری بغدادی (م 279ق) در بغداد زندگی می‌کرد و معتز عباسی او را به تربیت پسرش عبدالله گماشت. بلاذری شاعر، نویسنده و مترجم از فارسی به عربی بود. او عالم، فاضل، راوی و نسب‌شناس مورد اطمینان بود. کتاب *انساب الاشراف* و اخبار وی که به تاریخ الاشراف نیز معروف است، از مهم‌ترین کتاب‌های رجال‌شناسی قدیم است. (زرکلی، 1980م، ج 1، ص 267) او در *انساب الاشراف* مطالبی را در قالب روایت، درباره قیام امام حسین علیه السلام ارائه کرده است که درست همانند روایت ابومخنف است. گرچه وی در یکی دو مورد از ابومخنف نام برده، تمام اسناد روایت او را حذف و در برخی موارد، مطالب را به اختصار بیان کرده و در برخی موارد، مطالبی اضافه بر مطالب وی آورده و اغلب آن‌ها را با ذکر سند روایت کرده است، درحالی‌که مطالب ابومخنف را بدون ذکر سند آورده است.

- اخبار الطوال دینوری

ابوحنیفه دینوری احمد بن داود (م 282ق) از اهالی دینورمتخصص در لغت، ریاضیات و علوم هندی بود. آقا بزرگ تهرانی به تبع ابن ندیم، او را توثیق کرده و می‌گوید: «چون دینوری از ابن سکیت نحوی شهید تشیع بهره گرفته، پس شیعه بودن او مشخص می‌شود.» (1403ق، ج 1، ص 338) *اخبار الطوال*، همانند تاریخ یعقوبی کتابی توصیفی است نه نقلی؛ دینوری در این کتاب گزارش وقایع را با حذف سند و به اختصار از هبوط آدم تا مرگ معتصم بالله ادامه داده است. در *اخبار الطوال* گزارشی وصفی از قیام امام حسین علیه السلام ارائه شده است. منبع دینوری معلوم نیست، ولی در استخوان‌بندی کلی با آنچه طبری از مقتل ابومخنف روایت کرده، مطابقت دارد و از آنجا که ابومخنف در بیان حوادث خبره بوده و پایه‌گذار تاریخ‌نگاری در عراق است، به طور طبیعی، دینوری که حدود یک و نیم قرن بعد از او می‌زیسته، از روایاتش بهره برده است؛ البته تعدادی از مطالب ابومخنف، به‌ویژه در خصوص وقایع روز عاشورا در روایت دینوری وجود ندارد و در برخی موارد نیز روایت دینوری با ابومخنف

تفاوت‌هایی دارد. (دینوری، 1960م، ص 243، 244 و...) (246 و...)

- تاریخ یعقوبی

تاریخ‌نگار و جهانگرد شیعی احمد بن ابی یعقوب اسحاق بن جعفر بن وهب بن واضح کاتب عباسی، کنیه‌اش ابن واضح و معروف به یعقوبی (م 284ق) است. تاریخ یعقوبی در دو مجلد تنظیم شده است: مجلد اول تاریخ قبل از اسلام و مجلد دوم تاریخ اسلام تا زمان خلافت معتمد عباسی است. (آقابزرگ تهرانی، 1403ق، ج 3، ص 296) یعقوبی در تاریخ خود، جریان قیام امام حسین علیه السلام را به صورت بسیار مختصر و وصفی گزارش کرده است. گزارش وی با اینکه بسیار کوتاه است، با روایت ابومخنف همخوانی زیادی دارد؛ از این رو محتمل است که وی براساس مقتل ابومخنف، گزارش خود را سامان داده باشد. (یعقوبی، بی تا، ج 2، ص 245) البته تفاوت‌های اندکی هم دیده می‌شود. (همان، ج 2، ص 243)

- تاریخ طبری

تاریخ الامم و الملوک معروف به تاریخ طبری، از ابوجعفر محمد بن جریر طبری، مشهورترین کتاب در تاریخ اسلام است. مطالب آن از آغاز خلقت شروع شده و تا حوادث سال 309ق یک سال پیش از مرگ مؤلف پایان می‌یابد. طبری در این کتاب، سه روایت از قیام امام حسین علیه السلام آورده است: نخست روایت عمار دهنی و بعد از آن روایت حصین که بسیار مختصر و پراشتباه است و در پایان، روایت ابومخنف به روایت هشام با ذکر تمام اسناد. روش وی در هر سه روایت نقلی است که مطالب را با سند روایت کرده است. مقتل ابومخنف مهم‌ترین بخش روایت طبری را تشکیل می‌دهد. وی تمام روایات ابومخنف را به روایت هشام بن محمد بن سائب کلبی روایت کرده است و به نظر می‌رسد که ابومخنف این روایات را نوشته بود و هشام با اضافه کردن چند روایت، آن را ترتیبی نو بخشیده، آنگاه طبری از روی هشام، مقتل ابومخنف را در تاریخ خود نوشته است. نقل طبری کامل‌ترین نقل از مقتل ابومخنف است و بعید است چیزی از آن فروگذار شده باشد. مهم‌ترین ویژگی طبری در بسیاری از موارد، این است که روایات مختلف را بدون اینکه درباره آن‌ها داوری کند، گرد آورده است و این کار باعث شده که بسیاری از روایات و گزارش‌های تاریخی، صحیح

یا غلط، از خطر نابودی نجات یافته، به دست ما برسد.

- مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی

وی ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین بن محمد بن احمد بن هشتم بن عبدالرحمن بن مروان اموی زیدی، صاحب کتاب *الآغانی* (م 357ق) در بغداد است. گزارش وی در *مقاتل الطالبیین* یک روایت ترکیبی است، زیرا وی روایت ابومخنف را از طریق نصر بن مزاحم و ابوالحسن علی بن محمد مدائنی با روایت عمار دهنی و روایاتی از جابر بن یزید جعفی با هم ترکیب کرده و روایت خود را سامان داده است، بنابراین روایت او روایت نقل به معناست.

- الارشاد شیخ مفید

ابی عبدالله محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی، معروف به شیخ مفید، یکی از برجسته‌ترین عالمان شیعه است. کتاب *الارشاد* وی کتابی بی‌نظیر در شرح حال ائمه علیهم‌السلام است و هیچ کتاب دیگری در این زمینه، به پای این کتاب نمی‌رسد. نام کامل این کتاب *الارشاد فی معرفة حجج علی العباد* است. وی در این کتاب، روایت ابومخنف را از طریق مدائنی بدون سند و مختصر و کوتاه نقل کرده است و احتمال دارد حذف سند توسط مدائنی، راوی ابومخنف صورت گرفته است. (مفید، 1413ق، الف، ج 2، ص 32)

- اعلام الوری طبرسی

امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی (م 548ق) از بزرگ‌ترین عالمان شیعه امامیه که دوست و دشمن به فضل و دانش و انصاف او معترف‌اند. او مؤلف تفسیر بی‌مانند *مجمع البیان* و کتاب *جامع الجوامع و اعلام الوری* است. (قمی، بی تا، ج 2، ص 444) ایشان در این کتاب، روایت ابومخنف را بدون سند و استناد به منبع مشخصی و به صورت «ذکر الثقات من اصحاب السیر...» در اول روایت آورده و دیگر از منبع خود سخنی نگفته است، اما عیناً روایت *ارشاد* شیخ مفید را که همان روایت ابومخنف است، نقل کرده و مطلب یا روایت دیگری بر آن نیفزوده است. (طبرسی، 1417ق، ص 434)

از دیگر تاریخ‌نگارانی که فشرده کتاب‌ها و نوشته‌های ابومخنف را در آثار خود

آورده‌اند، می‌توان افراد زیر را نام برد:

محمد بن عمر واقدی (م 207ق)، ابن قتیبه در الامامة و السياسة (م 322ق)، ابن عبد ربه اندلسی در العقد الفرید (م 348 ق)، مسعودی در مروج الذهب (م 345 ق)، شهرستانی در الملل والنحل (م 548ق)، خطیب خوارزمی در مقتل الحسین (م 568ق)، سبط ابن جوزی در تذکرة الخواص (م 654ق)، ابوالفداء اسماعیل بن علی صاحب تاریخ «المختصر فی تاریخ البشر» (م 732ق).

3.5. مقتل الحسین ابومخنف و نسخه‌های آن

انتشار وسیع مقتل الحسین در میان شیعیان و عمومی شدن آن، خود سبب‌ساز مشکلات دیگری شد، زیرا نسخه‌های فراوانی باید به کتابت درمی‌آمد و همین فراوانی نسخه‌ها که به دقت نکردن در تحریر و مقابله می‌انجامید، اشتباهات نساخ را به تدریج جزء متن اصلی درآورد. سپس نسخه‌های مغلوط در تحریرهای بعد، الگوی کسانی قرار گرفت که نسخه‌های تازه فراهم می‌آوردند و کار به همین اساس به پیش رفت. بدین ترتیب مقتل‌هایی که در سال‌ها و قرن‌های بعد انتشار می‌یافت، کم‌کم از متن اصلی بسیار دور افتادند، البته در کنار این تصحیف‌ها، برخی تحریف‌ها و اضافاتی که بعدها در این‌گونه آثار منسوب به ابومخنف وارد شد، در تیره ساختن شهرت و اعتبار ابومخنف نقش اساسی داشتند. فؤاد سزگین ضمن بررسی دو اثر وی راجع به «واقعه کربلا و اخبار خون‌خواهی مختار» چگونگی تصرفات متأخران را در آن دو نشان داده و در عین حال تأکید کرده است که به رغم این دگرگونی‌ها برخی از روایات کتاب اصلی، همچنان دست‌نخورده باقی مانده است. (سزگین، 1403ق، ج 2، ص 128)

شماری از این نسخه‌ها را بروکلیمان و سزگین معرفی کرده‌اند. (همان، ج 2، ص 129) این اثر براساس نسخه امروزیانا (بدون تاریخ) در بمبئی به سال 1311ق و بار دیگر به سال 1343ق در نجف اشرف به چاپ رسید. مقتل الحسین و قصه مختار منسوب به ابومخنف توسط محمدباقر انصاری و محمدصادق انصاری ترجمه شده و با نام اولین تاریخ کربلا به ضمیمه قیام مختار و تواین چاپ شده است. مقدمه این ترجمه فوایدی از لحاظ شناسایی نسخه‌های مقتل الحسین موجود در ایران، چاپ‌های مختلف کتاب و نیز ترجمه‌های فارسی آن دارد.

چاپ‌های مختلف این مقتل و ترجمه‌هایی که براساس آن‌ها صورت گرفته است و نیز ترجمه اخیر دارای اشتباهات و تحریفات و الحاقاتی است که مایه سلب اعتماد از آن‌ها می‌شود؛ از این رو روایاتی که طبری (م 310ق) به نقل از ابومخنف در تاریخ خویش آورده و تا زمان حاضر، مطمئن‌ترین و معتبرترین مأخذ روایات ابومخنف نیز هست، اهمیت و اعتبار بسیاری پیدا می‌کند. طبری در نقل اخبار عاشورا (نقل اخبار مقتل الحسین ابومخنف) گاه از طریق هشام بن محمد کلبی و گاه بلاواسطه از ابومخنف روایت می‌کند. ابوالفرج اصبهانی (م 356ق) نیز اخباری از ابومخنف درباره شهادت حضرت به اجمال نقل کرده است (ابوالفرج اصفهانی، 1385ق، ص 62-88) که دارای اضافات نسبت به طبری است. ابومخنف در تدوین خون‌نامه کربلا از هیچ کوششی دریغ نورزید و با جست‌وجوی وسیع و دیدار و مصاحبه با شاهدان حادثه کربلا و با کسانی که به گونه‌ای از آن اطلاع داشتند، تقریباً اطلاعات دست اول و گزارش‌های معتمد و مستندی را گردآوری کرد. بدان سان که اگر گفته شود بخش عظیمی از زنده ماندن تاریخ کربلا مرهون زحمات اوست، سخنی گزاف نیست. ابن ندیم در فهرست خود می‌گوید: «دست‌خطی از احمد بن حارث خراز خواندم که نوشته بود: علما می‌گویند: ابومخنف به مسائل عراق و اخبار و فتوحات آن بر دیگران برتری دارد.» ابومخنف در سایه این تلاش‌ها و کوشش‌ها برای نگارش تاریخ اسلام، افزون بر مقتل الحسین علیه السلام چهار کتاب از خود به یادگار گذاشت که متأسفانه از اکثر آن‌ها تنها نامی و یادی باقی است. متن اصلی مقتل الحسین علیه السلام وی نیز سرنوشتی مشابه دیگر آثار او دارد و امروزه تنها از آن خبری نیست، احتمالاً متن کتاب ابومخنف تا حدود قرن چهارم موجود بوده است، زیرا ظاهراً طبری در تاریخ خود، از آن بدون واسطه نقل می‌کند. اما آنچه به نام مقتل الحسین علیه السلام به ابومخنف منسوب است و بارها در ایران و هند و عراق چاپ شده است، یقیناً و قطعاً از او نیست، مطالب سست و گزارش‌های جعلی و کذب آن بهترین دلیل بر انتساب دروغین آن به ابومخنف است. شأن و عظمت ابومخنف برتر و والاتر از آن است که چنین اثر سست و تهی‌مایه‌ای را نگاشته باشد. مرحوم محدث قمی می‌نویسد: «باید آگاه بود که ابومخنف کتاب‌های بسیاری در تاریخ و سیره دارد؛ از جمله این کتاب‌ها مقتل الحسین است که دانشمندان

بزرگ و علمای پیشین از آن روایت کرده و بر آن اعتماد نموده‌اند، اما متأسفانه آن کتاب از بین رفته و اینک حتی نسخه‌ای از آن نیز در دسترس ما نیست. اما آن کتابی که اینک به عنوان *مقتل ابومخنف* در دسترس است، نه تنها از او نیست که از هیچ‌یک از تاریخ‌نگاران و روایتگران مورد اعتماد نمی‌باشد. هرکس در اندیشه تأیید و تصدیق این سخن است، بر اوست که این *مقتل* را با آنچه طبری و دیگران از ابومخنف نقل می‌کنند، مقابله و تطبیق کند تا بیان ما روشن شود.» (قمی، بی‌تا، ج 1، ص 155)

آغاز پیدایی این اثر مجعول و بی‌پایه چندان روشن نیست، اما با توجه به برخی از قرائن می‌توان حدس زد این کتاب در دوران صفویه ساخته و پرداخته شده است. به هر حال اینکه به برخی از دلایل و شواهدی که نشانگر مجعول بودن آن است، اشاره می‌کنیم:

یک. همان‌طور که اشاره شد، گویا *مقتل اصلی ابومخنف* نزد طبری بوده است. وی قسمت اعظم تاریخ کربلا را از آن نقل می‌کند، اما مقابله این *مقتل* با *تاریخ طبری* نشانگر است که به هیچ روی، مطالب این دو اثر با یکدیگر همگون نیست. پس از مقابله دقیق به این نتیجه می‌توان رسید که جز در مواردی اندک، مندرجات *مقتل ابومخنف* هیچ شباهتی با منقولات طبری ندارد.

دو. کتاب *آکنده* از غلط‌های فاحش و مطالب موهن است که به هیچ وجه با عظمت علمی و قدرت تاریخی *ابومخنف* سازگار نیست. اینک به برخی از این دست مطالب اشاره می‌شود:

▪ در این کتاب چنین آمده است: «قال ابومخنف: حدثنا ابوالمنذر هشام بن محمد بن السائب الکلبی ...» بی‌پایگی این سند بسیار روشن است، زیرا هشام شاگرد ابومخنف است.

▪ در صفحه دوازده می‌گوید: «روی الکلبینی فی حدیث...» بطلان این سخن از آفتاب روشن‌تر است، زیرا کلینی قریب صد سال پس از مرگ ابومخنف به دنیا آمده است.

▪ در صفحه دوازده می‌گوید: «ذکر عمار حدیث...» عمار در جنگ صفین به سال 37 قمری شهید شد و سال 60 دیگر زنده نبوده است.

▪ در صفحه 48 می‌گوید: «فجعل هانی فضرِب یمیناً و شمالاً... و قتل منهم خمسة و عشرين ملعوناً» هانی که اسیر دست ابن زیاد است و ده‌ها جلاد او را محاصره کرده‌اند، چگونه می‌تواند 25 نفر آنان را بکشد، افزون بر اینکه حتی یک تن از مورخان چنین مطلبی را ذکر نکرده است.

▪ در صفحه 104 می‌گوید: «پس از آنکه حضرت عباس علیه السلام و حبیب بن مظاهر رحمه الله کشته شدند، حضرت محزون و دل‌شکسته شد، آنگاه زهیر حضرت را دلداری داد!»

▪ در صفحه 113 می‌گوید: «طرماع بن عدی پس از آنکه 70 پهلوان را از لشکر عمر بن سعد کشت، خودش نیز کشته شد!» حال آنکه طبری از ابومخنف نقل می‌کند که طرماع بن عدی در کربلا حاضر نگردید و در نتیجه کشته نشد. (طبری، 1387ق، ج 5، ص 406-407)

▪ در صفحه 196، سهل بن سعید وری را به جای سهل بن ساعدی معرفی کرده است و ده‌ها اشکال دیگر که به هیچ وجه نمی‌توان آن‌ها را به ابومخنف نسبت داد. سه. همان‌گونه که اکنون در تاریخ طبری موجود است، روایات مقتل ابومخنف مستند بوده و سلسله روایان آن ذکر شده است، ولی در این مقتل، ساختگی تمام روایات جز اندکی، مرسل است.

چهار. در صفحه هفت می‌گوید: «حضرت به گروهی از مردم کوفه درباره صلح برادرش چنین گفت: "به خدا سوگند مشتاق مرگ بودم تا اینکه برادرم نزد من آمد و مرا سوگند داد که کاری ننمایم و کسی را تحریک نکنم، پس من هم از او اطاعت کردم، درحالی که گویا کسی بینی‌ام را با کارد می‌برید یا اینکه گوشتم را با اره پاره می‌کرد، پس ناچار از او پیروی کردم."» این موضوع برخلاف عقاید شیعه و با اصول این طایفه مخالف است. اگر این مطلب از تراوش‌های قلم ابومخنف بود، رجالیان شیعه نه تنها او را توثیق نمی‌کردند، بلکه تضعیفش می‌کردند، درحالی که دیدیم همگی وی را توثیق کرده‌اند.

پنج. حجم مطالب مقتل اصلی ابومخنف بیش از مقتل ساختگی بوده است. گذشته از اینکه همین مقداری را که طبری از آن نقل کرده است، شاید دو برابر مقتل جعلی باشد.

شش. دانشمندان بزرگ و کتاب‌شناسان ماهر تصریح کرده‌اند که این مقتل ساختگی است و به ابومخنف ربطی ندارد و به هیچ وجه با جلالت و شأن و عظمت علمی ابومخنف سازگار نیست. مرحوم حاج میرزا حسین نوری (صاحب مستدرک الوسائل) در این باره می‌گوید: «ابومخنف لوط بن یحیی از بزرگان محدثان و معتمد ارباب سیره و تاریخ است. مقتل او در نهایت اعتبار است و این نکته از نقل عالمان بزرگ گذشته از آن و از سایر آثارش معلوم می‌شود، ولی افسوس که اصل مقتل بی‌عیب او در دسترسی نیست و مقتل موجود را که به او نسبت می‌دهند، مشتمل است بر بعضی مطالب نادرست و مخالف شیعه با اصول مذهب که آن را دشمنان دانا و دوستان نادان به جهت پاره‌ای از اغراض، داخل کرده‌اند. عالم جلیل شیخ خلف آل عصفور در برخی رسائل خود که پاسخ سی مسئله است، زحمت بسیاری در تطبیق اغلب منکرات آن کتاب بر طبق اصول مذهب کشیده است.» (نوری، بی‌تا، ص 156-157) همچنین مرحوم علامه سید عبدالحسین شرف‌الدین گوید: «پوشیده نیست کتاب مقتل الحسین علیه السلام که رایج است و به ابومخنف منسوب می‌باشد، احادیث فراونی دارد که ابومخنف هرگز از آن‌ها اطلاع نداشته و اینها را به دروغ به او نسبت داده‌اند! اصولاً دروغ بستن به او زیاد شده و این شاهد بزرگی اوست» (شرف‌الدین، بی‌تا، ص 40) و نیز مرحوم شیخ عباس قمی رحمه الله گوید: «ابومخنف از مورخان بزرگ شیعه است که با اینکه تشیعش مشهور است، دانشمندان اهل سنت نیز بدو اعتماد کرده‌اند و از او مطلب نقل می‌کنند» (قمی، بی‌تا، ج 1، ص 155) و نزدیک همین مضمون را در نفس المهموم آورده است (همو، 1405ق، ج 1، ص 148) و در هدیه الاحباب گفته است: «مقتل ابومخنف اگر در دست بود، در نهایت اعتبار بوده، چنانچه از نقل عالمان بزرگ گذشته از آن معلوم می‌شود، ولی افسوس و آه که اصل آن مقتل مانند مثل مقتل کلبی و مدائنی و امثال آن به مرور زمان مفقود شده است و به دست ما نرسید. اما این مقتل که در دست است و در آخر کتاب بحار چاپ شده و به ابومخنف بیچاره نسبت داده‌اند، معلوم نیست از کیست. (همو، 1363ش، ص 45) در دایرة المعارف بزرگ اسلامی آمده است: «هیچ‌یک از آثار او به صورت مستقیم به دست محققان نرسیده است و بر آنچه هم به صورت نسخه‌های خطی به او نسبت داده‌اند، شائبه جعل و تردید سایه افکنده

است.» (بهرامیان، 1367ش، ج 6، ص 217)

6. اهمیت مقتل ابومخنف در نقد اخبار عاشورا

با توجه به اهمیت مقتل ابومخنف در نقل اخبار عاشورا و اخباری که از این شخصیت برجسته تاریخی از یک حادثه عظیم تاریخی توسط طبری و برخی دیگر به دست ما رسیده است، یکی از ملاک‌های مهم ما در نقد، بررسی و حل تعارض در اخبار عاشورا و مطابقت اخبار با اخبار ابومخنف است. مطابقت نداشتن خبر با کلیت آن در اخبار ابومخنف، تأمل ما را در آن خبر برمی‌انگیزد و بدین طریق ابزاری برای غربال ساختن اخبار به دست می‌دهد.

نتیجه گیری

ابومخنف، لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سلیم از برجسته‌ترین راویان اخبار تاریخی در قرن دوم است. آثار فراوان او عمدتاً درباره روزگار امویان نگاشته شده و معروفیت وی اساساً در روایات اخبار شیعیان و حوادث عراق است. به رغم شهرت و اعتبارش نزد مورخان متقدم مانند بلاذری، طبری، ابوالفرج اصفهانی و... مایه تعجب و تأسف بسیار است که آگاهی‌های اندکی راجع به زندگانی وی موجود است. نام او در کتب رجال شیعه به نیکی یاد شده و تمامی شبهات عامی بودن ابومخنف سست و بی‌اساس است.

مقتل ابی‌مخنف از معتبرترین و جامع‌ترین و ارزشمندترین آثار نگاشته‌شده درباره حادثه عاشوراست که متأسفانه متن کامل و اصلی آن در دست نیست، اما بسیاری از گزارش‌های آن در تاریخ طبری آمده است. در ضمن باید گفت که تعداد زیادی از کتاب‌هایی که از قرن دوم به بعد نگاشته شده، به غیر از تاریخ طبری، از آن استفاده کرده‌اند. برخی متن کامل، برخی فشرده و برخی تلیفقی از روایات دیگر را با مقتل ابومخنف نقل کرده‌اند و با اینکه دسته‌ای بدون یادکرد منبع خود، به ذکر رویداد عاشورا پرداخته‌اند. قطعاً آشنایی با کتاب‌هایی که مقتل ابومخنف را روایت کرده‌اند، می‌تواند ما را در شناخت روایت کامل‌تری از این مقتل و اطمینان از صحت و سقم مطالب منسوب به ابومخنف کمک کند. مهم‌ترین گزارشگران اخبار مقتل ابی‌مخنف عبارت‌اند از: بلاذری در *انساب الاشراف*، دینوری در *اخبار الطوال*، یعقوبی در *تاریخ خود*،

ابوالفرج اصفهانی در *مقاتل الطالبیین*، شیخ مفید در *ارشاد و طبری* در *اعلام الوری*، آنچه امروز به نام *مقتل الحسین* به ابومخنف منسوب است، یقیناً و قطعاً از او نیست. مطالب سست و گزارش های جعلی و کذب آن، بهترین دلیل بر انتساب دروغین آن به ابومخنف است. در میان آثار شیعه، شیخ مفید در *الارشاد* بیشترین استفاده را از *مقتل ابی مخنف* کرده است. با توجه به اصالت این *مقتل* و اخبار آن، در نقد برخی اخبار عاشورا می توان اخبار این *مقتل* را میزان قرار داد، و سایر اخبار را با آن سنجید؛ البته این روش در پاره ای از اخبار کارگشاست، زیرا باید این نکته را لحاظ کرد که به رغم آنکه گزارش ابی مخنف نزدیک ترین گزارش به واقعه کربلاست، به هیچ روی کامل و تام نیست.

پی نوشت ها:

1. مقدمه رجال نجاشی، فهرست شیخ طوسی، معالم العلماء.
2. ماسینیون، ل، خطط الكوفة و شرح حیطتها، نقله الی العربية و علقه تقی المصعبی، صیدا، 1358ق، به نقل از مقاله ابومخنف ازدی اثر عبدالله رجایی، ر.ک: خورشید شهادت، انتشارات دانشگاه امام حسین (ع)، 1373ش، ص 37.
3. یکی از منابع مهم ابومخنف، روایت عقبه بن سمعان، غلام رباب، همسر امام حسین (ع) است که از مدینه تا شهادت امام، همراه ایشان بوده و سپس به اسارت درمی آید و عمر سعد او را به دلیل برده بودن آزاد می کند.

منابع

1. آقا بزرگ تهرانی، محمد محسن، الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج 3، بیروت: دار الاضواء، 1403ق.
2. ابن ابی الحدید، ابو حامد عبدالحمید بن هبة الله معتزلی، شرح نهج البلاغة، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، 1404ق.
3. ابن ابی حاتم رازی، الجرح و التعذیل، بیروت: دار الفکر، بی تا.
4. ابن الاثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی الکریم، الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر- دار بیروت، 1385/1965م.
5. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، لسان المیزان، ج 2، بیروت: مؤسسه اعلمی، 1390ق.
6. ابن داود حلّی، حسن بن علی، الرجال، انتشارات دانشگاه تهران، 1383ق.
7. ابن سعد، محمد بن سعد بن منیع هاشمی بصری، الطبقات الکبری، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، ج 1، بیروت: دار الکتب العلمیة، 1410ق.

8. ابن شاکر کتبی، *فوات الوفيات*، تحقیق احسان عباس، بیروت: دار صادر، بی تا.
9. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، *معالم العلماء فی فهرست کتب الشیعة واسما المصنفین منهم*، نجف: مطبعة حیدری، 1380 ش.
10. ابن عدی، ابو احمد عبدالله بن عدی الجرجانی، *الکامل فی الضعفاء الرجال*، تحقیق سهیل ذکار و یحیی مختار عزاوی، بیروت: بی نا، 1409ق / 1988م.
11. ابن عدی، ابو احمد عبدالله بن عدی الجرجانی، *دیوان الضعفا و المتروکین*، بیروت: دار القلم، بی تا.
12. ابن ندیم، ابوالفرج، محمد بن ابی یعقوب، *کتاب الفهرست*، تحقیق رضا تجدد، تهران: مکتبه الاسدی و مکتبه الجعفری التبریزی، بی تا.
13. ابن ندیم، محمد بن اسحاق، *کتاب الفهرست*، ترجمه و تحقیق محمدرضا تجدد، ج 3، تهران: امیرکبیر، 1366 ش.
14. ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین بن محمد، *الاغانی*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
15. _____، *مقاتل الطالبین*، قم: دار کتاب للطباعة و النشر، 1385ق.
16. ابومخنف ازدی، لوط بن یحیی، *وقعة اللطف*، تحقیق و تعالیم محمدهادی یوسفی غروی، قم: بی نا، 1367 ش.
17. اردبیلی غروی حایری، محمد بن علی، *جامع الرواة*، بیروت: دار الاضواء، بی تا.
18. بحر العلوم، السید مهدی، *الفوائد الرجالية*، به کوشش محمداصادق بحر العلوم و حسین بحر العلوم، ج، تهران: مکتبه الصادق (ع)، 1363 ش.
19. بسوی، ابو یوسف یعقوب بن سفیان، *کتاب المعرفة و التاریخ*، تحقیق دکتر اکرم ضیا عمری، بغداد: بی نا، 1396ق / 1976م.
20. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، *انساب الاشراف*، تحقیق محمد حمید الله، مصر: معهد المخطوطات العربیة بجامعة الدول العربیة مع دار المعارف، بی تا.
21. بهرامیان، علی، مقاله «ابومخنف»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، 1367 ش.
22. تفرشی، نقد الرجال، ج 1، قم: مؤسسه آل البيت (ع) الاحیاء التراث، 1418ق.
23. حموی اسماعیل پاشا، *هدیة العارفین (ضمن کشف الظنون)*، بیروت: دار الفکر، بی تا.
24. حموی، ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله، *معجم الادبا*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1400ق / 1980م.
25. دینوری، ابوحنیفه، *اخبار الطوال*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1960م.
26. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، *تاریخ الاسلام و وفيات المشاهیر و الأعلام*، تحقیق عمر عبد السلام تدمری، بیروت: دار کتاب العربی، 1993م.

27. _____ ، سیر اعلام النبلاء، بیروت: مؤسسة الرسالة، 1413ق.
28. _____ ، میزان الاعتدال، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دار المعرفه، بی تا.
29. رجایی، عبدالله، ابومخنف ازدی و قیام عاشورا، بی جا: ناشر عبدالله رجایی، بی تا.
30. زرکلی، خیر الدین، الأعلام (الأعلام قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین)، چ 8، بیروت: دار العلم للملایین، 1989م.
31. سزگین، فؤاد، تاریخ التراث العربی، ترجمه الدكتور محمود فهمی حجازی، المجلد الاول، الجز الثاني، بی جا: المكتبة العربية السعودية، 1403ق.
32. شرف الدین عاملی، سید عبد الحسین، المراجعات، تحقیق حامد حنفی داود و محمد فکر عثمان ابوالنضر، قاهره: بی نا، 1979م.
33. _____ ، مؤلفوا الشيعة في صدر الاسلام، تهران: مكتبة النجاح، بی تا.
34. شوشتری، محمدتقی، قاموس الرجال، چ 1، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، 1419-1422ق.
35. صدر، تأسیس الشیعه، سید حسن، تهران: منشورات اعلمی، بی تا.
36. صفدی، الوافی بالوفیات، تحقیق أحمد الأرنؤوط و ترکی مصطفی، بیروت: دار إحياء التراث، 1420ق.
37. طبرسی، امین الاسلام ابی علی فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، قم: مؤسسه آل البيت (ع)، 1417ق.
38. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: ط الثانية دار التراث، 1387ق / 1967م.
39. طوسی، محمد بن حسن، الفهرست، نجف: مكتبة المرتضوية، بی تا.
40. عقیلی الملکی، محمد بن موسی بن حی، کتاب الضعفاء الكبير، تصحیح امین مصطفی امین قلعبی، بی جا: دار الکتب العلمیه، 1418ق.
41. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب شیرازی شافعی، قاموس المحيط، بیروت: مؤسسة الرسالة، بی تا.
42. قمی، شیخ عباس، الکنی و الألقاب، تهران: مكتبة الصدر، بی تا.
43. _____ ، نفس المهموم، قم: بصیرت، 1405ق.
44. _____ ، هدیه الأحاب، تهران: امیرکبیر، 1363ش.
45. مامقانی، عبدالله بن محمدحسن، تنقیح المقال، نجف: مطبعة مرتضویه، بی تا.
46. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار لدرر الاخبار الاثمة الاطهار، بیروت: بی نا، 1403ق / 1983م.
47. _____ ، الوجیزة فی الرجال، به کوشش محمدکاظم رحمان ستایش، چ 1، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1420ق.
48. مظفر، حسین، کتاب الامام الصادق (ع)، قم: انتشارات اسلامی، بی تا.

49. مفید، ابو عبدالله محمد بن محمد ابن نعمان عکبری، الارشاد، قم: کنگره جهانی شیخ مفید، 1413ق [الف].

50. _____، *الجمال او النصره فی الحرب البصره*، قم: کنگره جهانی شیخ مفید، 1413ق [ب].
51. نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی، تحقیق السید موسی الشبیری الزنجانی، *رجال النجاشی*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، 1407ق.

52. نصر بن مزاحم منقری، *وقعه صفین*، تحقیق عبدالسلام هارون، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی، بی تا.

53. نوری، میرزا حسین، *لؤلؤ و مرجان*، تهران: انتشارات فراهانی، 1390ش.

54. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب، *تاریخ یعقوبی*، بیروت: دار صادر، بی تا.